

## زنجیر تفکر

### توضیح ابتدایی

آنچه در پی می‌خوانید خلاصه و گلچینی از مجموعه مباحثی از علامه شهید حضرت آیت‌الله مطهری رحمت‌الله‌علیه می‌باشد که سعی نمودیم بنا به تناسب به دنبال هم بیاوریم. به همین دلیل در پایان هر بخش از مطالب نشانی آن را در پی‌نوشت‌ها ذکر کرده‌ایم. همچنین سعی نمودیم تا نشانی آیات و روایاتی را که ایشان فرموده‌اند با برخی توضیحات در پی‌نوشت بیاوریم. به همین دلیل در مطالعه این مطلب، دقت در پی‌نوشت‌ها هم ان‌شاءالله مفید خواهد بود.

### لزوم آزادی فکر

از جمله اموری که باید بشر را در آن‌ها آزاد گذاشت رشد فکری است. اگر به مردم در مسائلی که باید در آن‌ها فکر کنند - از ترس این که مبادا اشتباه کنند - به هر طریقی آزادی فکری ندهیم یا روح‌شان را بترسانیم که در فلان موضوع دینی و مذهبی مبادا فکر کنی که اگر فکر کنی و یک وسوسه کوچک به ذهن تو بیاید به سر در آتش جهنم فرو می‌روی، این مردم هرگز فکرشان در مسائل دینی رشد نمی‌کند و پیش نمی‌رود.<sup>۱</sup>

آیا اسلام یا هر نیروی دیگری می‌تواند بگوید بشر حق تفکر ندارد؟ نه، این عملی است لازم و واجب و لازمه‌ی بشریت است. اسلام در مسئله تفکر نه تنها آزادی تفکر داده است بلکه یکی از واجبات و یکی از عبادت‌ها در اسلام تفکر است.<sup>۲</sup>

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۱

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۶۹

در اسلام اصلی است راجع به اصول دین که وجه امتیاز ما و هر مذهب دیگری همین است. اسلام می‌گوید اصول عقاید را جز از طریق تفکر و اجتهاد فکری نمی‌پذیریم. یعنی جناب‌عالی باید موحد باشی، خداشناس باشی؛ اما چرا خداشناس باشم، به چه دلیل؟ می‌گوید دلیلش را خودت باید بفهمی، این یک مسئله علمی است، یک مسئله فکری و عقلی است. همین‌طور که به یک دانش‌آموز می‌گویند این مسئله حساب را خودت باید بروی حل کنی، من حل کنم به دردت نمی‌خورد، آن‌وقت به دردت می‌خورد که این مسئله را خودت حل کنی.

از نظر اسلام نه تنها فکر کردن در اصول دین جایز و آزاد است یعنی مانعی ندارد، بلکه اصلاً فکر کردن در اصول دین در حدود معینی که لااقل بفهمی خدایی داری و آن خدا یکی است، پیغمبرانی داری، قرآن از جانب خدا نازل شده است، پیغمبر از جانب خداست، عقلاً بر تو واجب است.<sup>۱</sup>

سؤال کردن در مسائل اصول دین، امر واجب و لازمی است. از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سؤال می‌کردند، از علی علیه‌السلام سؤال می‌کردند، از سایر ائمه اطهار سؤال می‌کردند، زیاد هم سؤال می‌کردند و آن‌ها هم جواب می‌دادند. این کتاب‌های احتجاجاتی که ما داریم (و غیر آن‌ها) نشان می‌دهد در زمینه اصول دین در اسلام چه قدر حق آزادی بیان و حق آزادی سؤال داده شده است. تا وقتی که انسان روحش روح تحقیق و کاوش است و انگیزه‌اش به واقع تحقیق و کاوش و فکر کردن است، اسلام می‌گوید بیا فکر کن، هر چه بیشتر فکر و سؤال کنی، هر چه بیشتر برایت شک پیدا شود، در نهایت امر بیشتر به حقیقت می‌رسی، بیشتر به واقعیت می‌رسی.<sup>۲</sup>

دینی که از مردم در اصول خود تحقیق می‌خواهد (و تحقیق یعنی به دست آوردن مطلب از راه تفکر و تعقل) خواه ناخواه برای مردم آزادی فکری قائل است. [اسلام]

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۰

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۱

می‌گوید اصلا من از تو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ی را که در آن فکر نکرده‌ای و منطقت را به‌کار نینداخته‌ای نمی‌پذیرم، نبوت و معاد ی را که تو از راه رشد فکری انتخاب نکرده‌ای و به آن نرسیده‌ای من از تو نمی‌پذیرم. پس ناچار به مردم آزادی تفکر می‌دهد. مردم را از راه روح‌شان هرگز نمی‌ترساند، نمی‌گوید مبادا در فلان مسئله فکر کنی که این، وسوسه شیطان است.

در این زمینه احادیث زیادی هست، از آن جمله است این حدیث که پیغمبر اکرم فرمود: از امت من نه چیز برداشته شده است؛<sup>۱</sup> یکی از آن‌ها این است:

«الْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ»

یعنی یکی از چیزهایی که امت مرا هرگز به‌خاطر آن معذب نخواهند کرد این است که انسان درباره‌ی خلقت، خدا و جهان فکر کند و وساوسی در دلش پیدا شود. مادام که او در حال تحقیق و جست‌وجوست، هرچه از این شک‌ها در دلش پیدا شود، خدا او را معذب نمی‌کند و آن‌را گناه نمی‌شمارد.<sup>۲</sup>

هر مکتبی که به ایدئولوژی خودش ایمان و اعتماد دارد ناچار طرفدار آزادی اندیشه و تفکر است. هر مکتبی که ایمان و اعتمادی به خود ندارد جلو آزادی اندیشه و تفکر را می‌گیرد، می‌خواهد مردم را در یک محدوده خاصی نگه دارد و نگذارد که تفکر کنند یا فکر خود را ابراز کنند.<sup>۳</sup>

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: وَضِعَ عَن أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالِ الْخَطَا وَالنَّسْيَانِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَالطَّيْرَةَ وَالْوَسْوَسَةَ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدَ مَا لَمْ يُظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ - نه خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه نتوانند، آنچه بدان توانائی ندارند، آنچه بناخواه (و زور) بر آن وادار شوند، فال بد، وسوسه در تفکر (و اندیشه) در آفرینش، و حسد (و رشک بردن) در صورتی که به‌زبان یا دست آشکار نشود. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۲؛ ص ۴۶۳

البته این روایت با عبارت «رُفِعَ عَن أُمَّتِي...» با تفاوت بسیار اندک نیز نقل شده است. این روایت معروف به «حدیث رفع» است و فقها به تفصیل درباره این حدیث سخن گفته‌اند.

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۲

۳. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۳

در حدیث معروفی است<sup>۱</sup> که یک عرب بدوی آمد خدمت رسول خدا و عرض کرد: «یا رسولَ الله! هلکتُ» تباه شدم.

پیغمبر اکرم فوری مقصود او را درک کرد، فرمود: فهمیدم چه می‌خواهی بگویی، لابد می‌گویی شیطان آمد به تو گفت: مَنْ خَلَقَكَ؟ تو هم در جوابش گفتی که مرا خدا آفریده است. شیطان گفت: مَنْ خَلَقَهُ؟ خدا را کی آفریده است؟ تو دیگر نتوانستی جواب بدهی.

گفت: یا رسولَ الله! همین است.

پیغمبر فرمود: ذَاكَ مَحْضُ الْإِيمَانِ.

(عجبا!) فرمود: چرا تو فکر کردی که هلاک شدی؟! این عین ایمان است؛ یعنی همین تو را به ایمان واقعی می‌رساند، این تازه اول مطلب است. چنین فکری که در روح تو پیدا شد، این شک که پیدا شد [باید برای رفع آن تلاش کنی]. شک منزل بدی است ولی معبر خوب و لازمی است. زمانی بد است که تو در همین منزل بمانی. شیطان به تو گفت: تو را چه کسی خلق کرده است؟ گفتی: خدا. گفت: خدا را چه کسی خلق کرده؟ گفتی: دیگر نمی‌دانم، بعد هم سر جای نشستی. این، شک تنبلی هاست، هلاکت است. اما تو که چنین آدمی هستی که وقتی چنین شک و وسوسه‌ای در تو پیدا شد در خانه نشستی، از مردم هم رودربایستی نکردی و نگفتی

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «جاء رجلٌ إلى النبيّ صلى الله عليه و آله فقال: يا رسولَ الله، هلكتُ! فقال له صلى الله عليه وآله وسلم: أتاك الخبيثُ فقال لك: مَنْ خَلَقَكَ؟ فقلتُ: اللهُ، فقال لك: اللهُ مَنْ خَلَقَهُ؟ فقال: إي و الذي بعثك بالحقِّ لكان كذا، فقال رسولُ الله صلى الله عليه و آله: ذاك و الله محضُ الإيمان - مردی خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! هلاک شدم. پیامبر به او فرمود: آن خبیث (شیطان) به سراغ تو آمد و گفت: چه کسی تو را آفریده است؟ و تو گفتی: خدا و او گفت: خدا را چه کسی آفریده است؟ مرد عرض کرد: آری، سوگند به آن که تو را به حق برانگیخت، مطلب همین‌گونه است [که می‌فرماید]. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: به خدا سوگند که این ایمان محض است.» الکافی (ط -

که اگر من به مردم بگویم چنین شکی کرده‌ام می‌گویند پس تو ایمانت کامل نیست، معلوم می‌شود که یک حس و طلبی در تو هست که فوری آمدی نزد پیغمبرت سؤال کنی که اگر من چنین شکی پیدا کردم چه کنم؟ آیا این شک را با یک عمل رد کنم یا با یک فکر؟ این عین ایمان است.<sup>۱</sup>

### تفکر از نظر قرآن و حدیث

ما چون فقط قرآن خودمان را مطالعه می‌کنیم و کتاب‌های دیگر را مطالعه نمی‌کنیم، کمتر به ارزش این همه تکیه کردن قرآن به تفکر پی می‌بریم. شما هیچ کتابی (نه مذهبی و نه غیر مذهبی) پیدا نمی‌کنید که تا این اندازه بشر را به تفکر سوق داده باشد؛ همواره می‌گوید فکر کنید؛ در همه مسائل: تاریخ، خلقت، خدا، انبیا و نبوت، معاد، تذکرات و تعلیمات انبیا و مسائل دیگر.

تفکر حتی عبادت شمرده می‌شود. مکرر شنیده‌اید احادیث زیادی را که به این عبارت است:

تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ،<sup>۲</sup>

فِكْرٌ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ،<sup>۳</sup>

تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً.<sup>۴</sup>

یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت کردن افضل است، از شصت سال عبادت کردن افضل است، از هفتاد سال عبادت کردن افضل است.

این تغییر تعبیرات - همان‌طور که بسیاری از علما گفته‌اند - به واسطه این است

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۲

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸

۳. نهج الفصاحة ص ۵۹۰

۴. ریاض السالکین فی شرح صحیفة سیدالساجدین ج ۳ ص ۳۷۰ به نقل از مفتاح الغیب ص ۳۰۲ و

مجمع البحرین ج ۳ ص ۴۴۴

که نوع و موضوع تفکرها فرق می‌کند: یک تفکر است که انسان را به اندازه یک سال عبادت جلو می‌برد، یک تفکر است که او را به اندازه شصت سال عبادت جلو می‌برد، یک تفکر است که او را به اندازه هفتاد سال عبادت جلو می‌برد. در احادیث ما وارد شده است: اکثر عبادت ابوذر فکر کردن بود.<sup>۱</sup>

یعنی ابوذری که شما او را تالی سلمان می‌شمارید و بلکه شاید بشود او را هم‌ردیف سلمان شمرد (یعنی تقریباً می‌توان گفت بعد از معصومین، مردی نظیر این‌ها در درجه ایمان نیامده است) خیلی خدا را عبادت می‌کرده است ولی بیشترین عبادت ابوذر فکر کردن بود.<sup>۲</sup>

### تفاوت عقیده‌ها

عقیده در اصل لغت، «اعتقاد» است. اعتقاد از ماده عقد و انعقاد و ... است، بستن است، منعقد شدن است، بعضی گفته‌اند حکم گرهی را دارد.

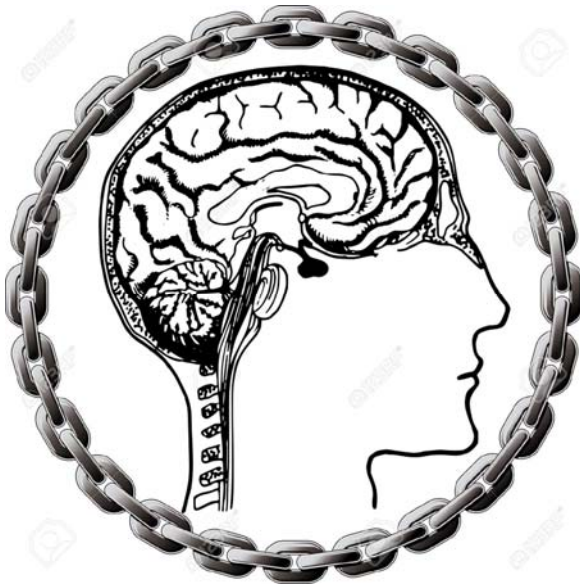
دل بستن انسان به یک چیز دو گونه است؛ ممکن است مبنای اعتقاد و دل بستن و انعقاد روح انسان همان تفکر باشد. در این صورت عقیده‌اش بر مبنای تفکر است.

ولی گاهی انسان به چیزی اعتقاد پیدا می‌کند و این اعتقاد بیشتر کار دل و احساسات است نه کار عقل. به یک چیز دل‌بستگی بسیار شدید پیدا می‌کند، روحش به او منعقد و بسته می‌شود، ولی وقتی که شما پایه‌اش را دقت می‌کنید که این عقیده او از کجا پیدا شده است، مبنای این اعتقاد و دل‌بستگی چیست، آیا یک تفکر آزاد این آدم را به این عقیده و دل‌بستگی رسانده است یا علت دیگری - به‌عنوان مثال تقلید از پدر و مادر یا تأثر از محیط و حتی علایق شخصی و یا منافع فردی و شخصی در کار است - می‌بینید به صورت دوم است؛ و اکثر عقایدی که مردم روی زمین پیدا می‌کنند عقایدی است که دل‌بستگی است نه تفکر.

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ حَصَلَتَيْنِ التَّفَكُّرَ وَ الْإِعْتِبَارَ - بیشتر

عبادت ابی‌ذر؛ خدایش رحمت کند؛ تفکر و عبرت گرفتن بود.» الخصال ج ۱ ص ۴۲

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۰



آیا بشر از نظر دلبستگی‌ها باید آزاد باشد؟ این دلبستگی‌هاست که در انسان تعصب و جمود و خمود و سکون به وجود می‌آورد و در اساس اغلب، عقیده دست و پای فکر را می‌بندد. عقیده که پیدا شد، اولین اثرش این است که جلو فعالیت فکر و آزادی تفکر انسان

را می‌گیرد چون به آن دل بسته است. حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمَى وَ يُصِمُّ<sup>۱</sup> چیزی که انسان به آن دل بست، چشم بصیرت را کور می‌کند، گوش بصیرت را کر می‌کند، دیگر انسان نمی‌تواند حقیقت را ببیند و بشنود.

۱. این عبارت مانند ضرب‌المثل است و به این معنی است که محبت چیزی باعث می‌شود تا انسان نسبت به آن کر و کور شود.

این مضمون در روایات زیر از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمده است.

«عَيْنُ الْمُجِبِّ عَمِّيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أُذُنُهُ صَمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسَاوِيهِ - چشم حبيب از دیدن معایب محبوب کور است، و گوشش از شنیدن زشتی‌های او کر.» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۵

مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أُعْشِيَ بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرَ صَاحِبِيَّةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَانَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لَمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَأَ يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِرَأْجِرٍ وَ لَأَ يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ

کسی که عاشق چیزی شود، چشم خود را کور و قلب خود را بیمار کرده است. عاشق با چشمی نادرست می‌بیند و با گوشی ناشنوا می‌شنود، شهوات عقل او را از کار می‌اندازد، و دنیا قلب او را می‌کشد، و نفس او خواستار بی‌چون و چرای آن می‌شود. عاشق دنیا بنده دنیا می‌شود، و بنده کسانی که چیزی از دنیا در دست دارند، دنیا به هر طرف رود او نیز به همان طرف می‌رود، و به هر جا رو کند به آن جا رو می‌کند، هیچ بازدارنده‌ای خدایی؛ او را از بدی باز نتواند داشت، و از هیچ اندرزگویی اندرز نتواند گرفت. نهج البلاغه (للصّحی صالح)، ص ۱۶۰

به عنوان مثال بت پرست‌هایی بت‌ها را پرستش می‌کردند و می‌کنند. آیا این را ما باید برای آن‌ها تفکر حساب کنیم و عقیده و اعتقاد آن‌ها را یک اعتقاد زاییده از فکر و عقل آزاد تلقی کنیم، یا یک دلبستگی و یک جمود و یک خمودی که ناشی از یک سلسله تعصبات و تقلیدهایی است که طبقه به طبقه به این‌ها رسیده است؟ شما هیچ می‌توانید باور کنید که یک بشر با فکر و عقل آزاد خودش به این‌جا برسد که بت را باید پرستش کرد، هُبَل را باید پرستش کرد؟! آیا شما هیچ می‌توانید احتمال این قضیه را بدهید که یک بشر، از فکر آزاد و منطقی (یعنی فکر مدرسه‌ای، همان فکری که اسلام در اصول عقاید خواسته است) به این‌جا برسد که گاو را باید پرستش کرد<sup>۱</sup>

۱. در مکتب هندو، شیوا خدایی است که جلوه‌های مختلفی از قبیل: محبت به بندگان، خشم و نابودگری، بارورسازی و خلّاقیت برایش در نظر می‌گیرند؛ یکی از مصاحب‌های شیوا، ناندی نام دارد که به صورت گاوی سفید است. گاوهای سفید در عالم، نمایندگان این گاو هستند. (ماهانامه معرفت شماره ۱۲۱) بر اساس یکی از افسانه‌ها، یکی از خدایان به شکل گاو درآمد تا با شیطان مبارزه کند، لذا خوردن گوشت گاو و آزار گاوها برای هندوها اکیداً ممنوع است. (ادیان و مکتب‌های فلسفی هند ج ۱ ص ۲۸۲) هندوان گاو را مقدس‌ترین حیوانات می‌دانند و مجسمه آن را در منازل و معابد و میادین شهرها نصب می‌کنند. خوردن گوشت گاو و استفاده از پوست آن ممنوع است. و هنگامی که گاوی می‌میرد آن را با مراسم مذهبی خاصی به خاک می‌سپارند و در برخی شهرها خوردن تخم مرغ نیز ممنوع است. ولی از طرف دیگر خوردن ادرار و سرگین گاو، از اهمیت ویژه‌ای بین هندوان برخوردار است؛ نوشیدن ادرار گاو و خوردن سرگین آن برای تبرک و تظهير درونی معمول است و هندوان گاهی برای تحصيل ادرار گرم و تازه گاو، قابلمه به دست در مراتع دنبال گاوها راه می‌افتند و ساعت‌ها منتظر می‌مانند تا موفق شوند ادرار و سرگین گاو تازه به دست آورند. مقداری از آن ادرار را می‌نوشند و مقداری را هم به سر و صورت و لباس‌های خود می‌ریزند و به وسیله‌ی آن خود را متبرک می‌کنند. (آیین هندو، نویسنده: سیمن ویسمن، مترجم: علی موحدیان عطار، ناشر: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، تاریخ نشر: ۱۳۸۲) داماد شهید جهرمی می‌گفت: (در هند) لب چهار راه با این که چراغ سبز بود، ماشین ما ایستاد. راننده پیاده شد و دست زیر ادرار گاو [گرفت]، به سر و صورت مالید و کمی نوشید بعد آمد سوار ماشین شد و ما را برد. (نرم‌افزار آثار حجت‌الاسلام قرائتی، خاطرات سفر به هند) در حال حاضر بیش از یک میلیارد نفر در جهان دارای چنین عقایدی هستند. (کتاب علل درگیری مسلمان‌ها و هندوها نوشته جمشیدی بروجردی ص ۱۲)





آیا ممکن است یک عده از افراد بشر از روی فکر آزاد و باز و بلامانع و منطقی حتی به این جا برسند که اعضای تناسلی را باید پرستش کرد؟! نه، هیچ وقت عقل و فکر بشر ولو ابتدایی ترین عقل و فکر بشر باشد، او را به این جا نمی‌رساند. این‌ها ریشه‌هایی غیر از عقل و فکر دارد.

به‌عنوان مثال در ابتدا افرادی سودجو و استثمارگر پیدا می‌شوند که می‌خواهند افراد دیگر را به زنجیر بکشند و رژیمی به‌وجود آورند، و این در دنیا زیاد بوده و هست.

---

۱. کیش آلت پرستی یکی از فرقه‌های آیین هندو است آلت پرستان هندو مجسمه آلت مردانه را در معابد نصب می‌کنند و در خانه‌ها نگه می‌دارند و هر ساله مجسمه‌ی بسیار بزرگ و غول‌آسایی از آلت مردانه ساخته بر روی کامیونی سوار و در خیابان‌های دهلی (پایتخت هندوستان) به نمایش می‌گذارند. معبد سومنات که بتخانه‌ای با چهار گنبد طلا و خزانه‌ای پر از جواهرات بود و توسط سلطان محمد غزنوی تخریب شد، بتخانه آلت پرستان بود. آلت پرستی همچنین در ژاپن در میان پیروان دین شینتویی رواج داشته است. در آمریکای شمالی (به‌ویژه آمریکا و کانادا) نیز از سال ۱۹۸۰ میلادی کلیساهای زنجیره‌ای تحت عنوان «کلیسای سنت پریاپوس» تاسیس شده است که همین آیین را ترویج می‌کنند. (ر.ک: آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، ص ۳۱ تا ۳۳)

این رژیم یک تکیه‌گاه اعتقادی می‌خواهد، بدون تکیه‌گاه اعتقادی امکان‌پذیر نیست. آن کسی که اول [آن اعتقاد را] تأسیس می‌کند، خودش می‌فهمد که چه می‌کند، دانسته کاری را انجام می‌دهد، یعنی دانسته خیانت می‌کند؛ موضوعی را - بتی، گاوی، اژدهایی را - به شکلی در میان مردمی رایج می‌کند. این مردم اغفال می‌شوند. اول هم خیلی به آن دلبستگی ندارند ولی چند سالی می‌گذرد، بچه‌های این‌ها به دنیا می‌آیند، بچه‌ها می‌بینند پدر و مادرها چنین می‌کنند، همان کار پدر و مادرها را تعقیب می‌کنند. نسل به نسل که می‌گذرد و سابقه تاریخی پیدا می‌کند، جزء سنن و مآثر ملی و جزء غرور و افتخارات ملی می‌شود و دیگر نمی‌شود آن را از افراد بشر گرفت!<sup>۱</sup>

درست مثل گچی که در ابتدا که با آب مخلوط می‌شود ماده شُلی است، آن را به هر شکلی که بخواهید در می‌آورید، ولی وقتی که بالاخره به یک شکلی درآمد به تدریج خشک می‌شود و هر چه خشک‌تر می‌گردد، سفت‌تر می‌شود. بعد به حالتی می‌رسد که با کلنگ هم نمی‌شود آن را خرد کرد.<sup>۲</sup>

۱. هنگامی که پیامبران الهی مشرکان را به راه حقیقت دعوت می‌نمودند، همواره مشرکان تاکید می‌کردند که این دین پدران آن‌هاست و حاضر نبودند در این خصوص تفکر نمایند. قرآن کریم در آیات متعددی به این حقیقت اشاره می‌فرماید. مانند:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ - و چون به ایشان گفته شود آن‌چه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: نه، ما تنها آن را پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم. آیا اگر پدران ایشان عقل نمی‌داشتند و هیچ چیز نمی‌فهمیدند و راه به‌جایی نمی‌بردند باز هم پیرویشان می‌کردند؟ (بقره/۱۷۰)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ - و زمانی که گفته می‌شود که روی آورید به آن‌چه خدا نازل کرده و به رسول، گویند کافی است ما را روشی که پدران مان را بر آن یافتیم اگر چه پدران‌شان چیزی نمی‌دانستند و هدایت نمی‌پذیرفتند. (مائده/۱۰۴)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ - و چون به آن‌ها گفته شود: چیزی را که خدا نازل کرده پیروی کنید، گویند: (نه)، تنها آیینی را که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم، حتی اگر شیطان (در نتیجه پیروی از پدران‌شان) به سوی عذاب سوزان دعوت‌شان کند، باز هم آنان را پیروی می‌کنند؟ (لقمان/۲۱)

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۳

## اسارت تفکر

این عقیده نوعی انعقاد است یعنی فکر و اندیشه‌اش به جای این که باز باشد بسته و منعقد شده و بر عکس، آن قوه مقدس تفکر به دلیل این انعقاد و بستگی در درونش اسیر شده.

بت پرست باید آزاد باشد برای این که بت را بپرستد؟ یا نه، عقل و فکر این شخص اسیر است، باید کاری کنیم که عقل و فکر او را از اسارت این عقیده آزاد کنیم؟ کاری را بکنیم که ابراهیم خلیل الله و بت شکن کرد.<sup>۱</sup>

عمل صحیح عمل خاتم الانبیاء است؛ سال‌های متمادی با عقیده بت پرستی مبارزه کرد تا فکر مردم را آزاد کند. اگر عرب جاهلیت هزار سال دیگر هم می ماند همان بت را پرستش می کرد و یک قدم به سوی ترقی و تکامل بر نمی داشت. اما پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد این زنجیر اعتقادی را از دست و پای آن‌ها باز کرد و فکرشان را آزاد نمود:

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (اعراف/۱۵۷)<sup>۲</sup>

قرآن اسم آن چیزی را که اروپایی می گوید بشر را باید در آن آزاد گذاشت، زنجیر می گذارد؛ می گوید شکر این را بکنید که خدا به وسیله این پیغمبر این بارهای گران یعنی خرافه‌ها را از دوش شما برداشت، این زنجیرهایی را که خودتان به دست و پای خودتان بسته بودید برداشت.<sup>۳</sup>

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۱

۲. ترجمه آیات ۱۵۶ و ۱۵۷ سوره اعراف: [موسی گفت: و برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرر فرما چه این که ما به سوی تو بازگشت کرده‌ایم! «(خداوند در برابر این تقاضا، به موسی) فرمود:» مجازاتم را به هر کس بخوام می رسانم و رحمت همه چیز را فرا گرفته و آن را برای آن‌ها که تقوا پیشه کنند، و زکات را بپردازند، و آن‌ها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر خواهم داشت! \* همان‌ها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می کنند پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند آن‌ها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز میدارد اشیاء پاکیزه را برای آن‌ها حلال می شمرد، و ناپاکی‌ها را تحریم می کند و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.

۳. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۷



آذرباره حضرت ابراهيم عليه السلام هم مي بينيم كه [ در يك روز عيد كه همه مردم بت پرست از شهر خارج مي شدند او از شهر خارج نشد. بتخانه هم خالي بود. تبر را برداشت و رفت تمام اين بتها را خرد كرد آلا بت بزرگ و تبر را به گردن بت بزرگ انداخت تا اگر كسي به آن جا برود با خودش فكر كند كه اين خداها با يكديگر جنگيده اند و اين بت بزرگ چون از همه نيرومندتر بوده باقي ديگر را خرد و خمير كرده و تنها خودش مانده است. اين فكر براي مردم پيدا شود، بعد طبيعي است كه به حكم فطرت مي گویند اينها كه نمي توانند از جایشان بجنبند. همين [امر] فكر اينها را عوض مي كند. اين كار را كرد. وقتي كه مردم برگشتند و وضع را آن چنانديدند داد و فریاد كردند كه چه كسي اين كار را كرده است؟ يادشان افتاد كه جواني در اين شهر است كه مخالف با اين كارهاست، نكند كار او باشد؟ رفتند سراغ ابراهيم. ابراهيم

در پاسخ به آن‌ها گفت چرا شما به من می‌گویید؟ مجرم آن کسی است که زنده مانده و تبر به گردن اوست. «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»<sup>۱</sup> این‌ها گفتند از او که این کار ساخته نیست. گفت چه‌طور کار زد و خورد از او ساخته نیست ولی [روا کردن] حاجت‌هایی که انسان‌ها در آن حاجت‌ها در مانده‌اند ساخته است که به‌عنوان مثال زنی نازاست او را زاینده کند؟ قرآن می‌گوید: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»<sup>۲</sup> این سبب شد که به خود باز گردند.

در فلسفه هگل<sup>۳</sup> و بعد از فلسفه هگل دیگران بالخصوص کارل مارکس اصطلاح

۱. سوره انبیاء: فَجَعَلْنَاهُمْ جُنُودًا ۱۱۱ًا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸)

و بتان را قطعه قطعه کرد، مگر بزرگشان را شاید به او مراجعه کنند.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹)

گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده که هر که بوده از ستمگران بوده است.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰)

گفتند شنیدیم جوانی هست که ابراهیمش نامند و او بتها را به بدی یاد می‌کند.

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱)

گفتند: او را به محضر مردمان بیاورید شاید گواهی دهند.

قَالُوا ۗ أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲)

گفتند: ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳)

گفت: بلکه این بزرگشان چنین کرده است ببینید اگر می‌توانند سخن گویند از خودشان پرسید.

۲. سوره انبیاء: فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴)

در این هنگام مردم به ضمیرهای خویش مراجعه کردند و گفتند: شما خودتان ستمگرانید.

۳. «گئورگ ویلهلم فریدریش هگل» فیلسوف آلمانی در ۲۷ اوت ۱۷۷۰ میلادی



در اشتوتگارت، در خانواده‌ای مؤمن به تعلیمات لوتری به دنیا آمد. از کودکی

در زمینه‌های گوناگونی مانند ادبیات، فلسفه، و موضوعات مختلف دیگر، به

مطالعه می‌پرداخت. هگل شیفته آثار اسپینوزا، کانت، روسو و گوته بود.

در سال ۱۸۰۵ در دانشگاه ینا به مقام پروفیسوری رسید.

در همین سال فرزند نامشروعش، لودویگ فیشر به دنیا آمد.

هگل در سال ۱۸۳۰ رئیس دانشگاه برلین شد و به سال ۱۸۳۱ به سبب

«از خودبیگانگی» آورده‌اند، (اینان به‌ویژه کارل ماکس<sup>۱</sup>) می‌گویند انسان از خود بیگانه

شیوع و با فوت کرد. هگل در دوران زندگیش فقط چهار کتاب منتشر کرد ولی دست‌نوشته‌های زیادی بعد از مرگ از او به‌جای مانده بود که به مرور تنظیم شد و به صورت کتاب‌های مختلف انتشار یافت.

هگل صد سال قبل از تشکیل دولت فاشیستی هیتلر در نوشته‌هایش آرزو کرده بود که روزی روح و تفکر آریایی - ژرمن، روح جهان جدید گردد تا به‌قول او حقیقت مطلق راعملی نماید و وظیفه تاریخی‌اش را به انجام رساند. به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، تئوری دولت و تئوری تکامل تاریخ هگل از جمله مقوله‌هایی بودند که مورد استفاده فاشیسم قرار گرفتند. هگل به دلیل شرایط تاریخی خاص زمان خود خواهان دولت مرکزی قدرتمندی بود. او دولت پروس راعملی شدن اراده خدای لایزال و روح مطلق نامید و افتخار می‌کرد که مزدبگیر و فیلسوف آن دولت است.

هگل درباره خود می‌گفت: «یک انسان کبیر، بشریت را محکوم نموده تا او را توصیف کند یا بشناسد.»



۱. «کارل هاینریش مارکس» در ۱۸۱۸ در تریر، پروس متولد و در ۱۸۸۳ در لندن، درگذشت. وی فرزند سوم هاینریش مارکس لوی، یک وکیل دادگستری یهودی بود که از خانواده‌های خاخام‌های معروف شهر محسوب می‌شد. «هاینریش مارکس لوی» به خاطر محدودیت‌هایی که دولت پروس برای حقوق‌دانان یهودی قائل شده بود و به‌خاطر این که بتواند شغل خود را در دادگستری حفظ کند، به شاخهٔ پروتستان مسیحیت گروید و از آن پس خود را هاینریش مارکس نامید. در سال ۱۸۲۴ فرزندان وی نیز به مسیحیت گرویدند.

کارل عاشق دختری شد و با پدرش قهر کرد و با معشوقه‌اش به پاریس و

سپس به لندن رفت. او بیش از ۳۰ سال آخر عمر را در لندن و در تبعید گذراند و همان‌جا درگذشت.

مارکس مبارزهٔ عملی سیاسی و فلسفی را به‌همراه دوست نزدیکش، فردریک انگلس، آغاز کرد و با او بود که مانیفست کمونیست که مشهورترین رسالهٔ تاریخ جنبش سوسیالیستی است را منتشر کرده است. مارکس همچنین مؤلف «سرمایه» مهم‌ترین کتاب این جنبش است. این آثار به‌همراه سایر تألیفات او و انگلس، بنیان و جوهرهٔ اصلی تفکر مارکسیسم را تشکیل می‌داد.

شهید مطهری درباره نوع دین‌ستیزی مارکس می‌گوید: ماتریالیسم در ایران به نیرنگ تازه‌ای دست یازیده و آن تحریف آیات قرآن کریم و تفسیر مادی محتوای آیات با حفظ پوشش ظاهری الفاظ است. این طرحی است که کارل مارکس برای ریشه کن کردن دین از اذهان توده‌های معتقد داده است. طرح مارکس این است که برای مبارزه با مذهب در میان توده‌ی معتقد باید از خود مذهب علیه مذهب استفاده کرد، به این صورت که مفاهیم مذهبی از محتوای معنوی و اصلی خود تخلیه و از محتوای مادی پر شود تا توده مذهب را به صورت مکتبی مادی دریاپند. پس از این مرحله، دور افکندن پوسته ظاهری آن ساده است.»

مجموعه آثار استاد شهید مطهری - علل گرایش به مادیگری، مقدمه ماتریالیسم در ایران ج ۱ ص ۴۵۸

می‌شود و باید کاری کرد که انسان به خود واقعی‌اش برگردد. قرآن این تعبیر را قبل از همه‌ی این‌ها در موارد زیاد دارد، یکی همین جاست. *فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ*. تعبیر عجیبی است! این‌ها از خودشان جدا و دور شده بودند (خود واقعی انسان عقل و فکر و منطق انسان است)، قرآن می‌گوید این سبب شد که دومرتبه به سوی خودشان باز گشتند و خودشان را دریافتند، گفتند که او راست می‌گوید.

یعنی حضرت ابراهیم علیه‌السلام با این عمل، از خودبیگانگی آن‌ها را از آنان گرفت و آزادی آنان را به آن‌ها بازگرداند.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از فتح مکه، به عنوان آزادی عقیده بت‌ها را باقی نگذاشت زیرا این بت‌ها سمبل اسارت فکری مردم‌اند. صدها سال بود که فکر این مردم اسیر این بت‌های چوبی و فلزی بود که به خانه‌ی کعبه آویخته بودند. تمام این‌ها را در هم ریخت و در واقعیت مردم را آزاد کرد.

(ولی) کوروش وقتی به بابل رفت و آن‌جا را فتح کرد تمام بتخانه‌ها را محترم شمرد. این کار از نظر یک فاتح که سیاست استعمارگری دارد و می‌خواهد مردم را بفریبد توجیه می‌شود. کوروش می‌گفت این اعتقاد، مردم را بدبخت کرده ولی در عین حال دست به ترکیب آن‌ها نزد، چون می‌خواست که آن‌ها در زنجیر بمانند. این خیانت بود نه خدمت!<sup>۱</sup>

عمل انسانی عمل موسی بن عمران علیه‌السلام است که وقتی می‌بیند قومش گوساله سامری را به‌عنوان یک بت انتخاب کرده‌اند و دارند پرستش می‌کنند، می‌گوید: *لُنْحَرِقْنَهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا*<sup>۲</sup> به خدا آتشش می‌زنم، به خدا خاکسترش را هم بر باد می‌دهم»

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۱

۲. *قَالَ قَادُهَا بِإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا* - [موسی علیه‌السلام به سامری] گفت: برو که نصیب تو در زندگی این است که (هر کس به تو نزدیک شود) مرتب بگویی با من تماس نگیر، و موعودی داری که هرگز از آن تخلف نکنند، خدایت را که پیوسته به خدمتش کمر بسته بودی بنگر که آن را بسوزانیم و به دریا بریزیم و پراکنده‌اش کنیم پراکنده‌ی کامل (طه/۹۷).

برای این که اگر آن گوساله می ماند مردمی را در زنجیر یک خرافه گرفتار می کرد. قوم موسی از دریا بیرون آمده بودند، چشمشان به مردمی افتاده بود که بت‌هایی دارند و آن‌ها را سجده می کنند، و تا آن وقت بت سجده کردن را ندیده بودند، خوششان آمده بود. یا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ<sup>۱</sup> [گفتند بت پرستان] سرگرمی‌های خوبی دارند، این‌ها خوب چیزهایی است، از این‌ها خوش مان می آید؛ موسی! همان طور که این‌ها چنین چیزهایی دارند، برای ما هم قرار بده. یک زمینه خوشایند بشری [علت این درخواست آن‌ها بود].<sup>۲</sup>

### اشتباه اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه حقوق بشر اساس فکر را این قرار داده است که حیثیت انسانی محترم است، بشر از آن جهت که بشر است محترم است و چون بشر محترم است، پس هر چه را خودش برای خودش انتخاب کرده، هر عقیده‌ای که خودش برای خودش انتخاب کرده محترم است!

عجبا! ممکن است بشر خودش برای خودش زنجیر انتخاب کند و به دست و پای خود ببندد، ما چون بشر را محترم می‌شماریم [او را در این کار آزاد بگذاریم؟!]. لازمه محترم شمردن بشر چیست؟ آیا این است که ما بشر را در راه ترقی و تکامل هدایت کنیم؟ یا این است که به او بگوییم چون تو بشر و انسان هستی و هر انسانی احترام دارد، تو اختیار داری، هر چه را که خودت برای خودت بیسنندی من هم برای تو می‌پسندم و برایش احترام قائلم ولو آن را قبول ندارم و می‌دانم که دروغ و خرافه است

۱. وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ - و پسران اسرائیل را از دریا گذراندیم و بر قومی گذشتند که بت‌های خویش را پرستش می‌کردند، گفتند ای موسی برای ما نیز خدایی بساز، چنان که ایشان خدایانی دارند، گفت شما گروهی جهالت پیشه‌اید. (اعراف/۱۳۸)

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۶



و هزار عوارض بد دارد، اما چون تو خودت برای خودت انتخاب کرده‌ای من آن را قبول دارم؟! آن چیزی که خودش برای خودش انتخاب کرده زنجیر است. او برای دست و پای فکر خودش زنجیر انتخاب کرده، تو چه طور این زنجیر را محترم می‌شماری؟! این محترم شمردن بی‌احترامی به استعداد انسانی و حیثیت انسانی اوست که فکر کردن باشد. تو بیا این زنجیر را از دست و پایش باز کن تا فکرش آزاد باشد.<sup>۱</sup>

[به‌عنوان مثال] آیا شما در مسئله بهداشت و یا در مسئله فرهنگ هرگز می‌گویید که عقیده آزاد است؟! آیا شما هرگز این حرف را می‌زنید که اعتقاد هر مردمی راجع به بهداشت آزاد است؟! اگر مردم منطقه‌ای دل‌شان می‌خواهد که تراخم<sup>۲</sup> داشته باشند، نود درصد آن‌ها تراخم دارند و خودشان تراخم را انتخاب کرده‌اند، شما می‌روید از آن‌ها اجازه می‌گیرید که آیا به ما اجازه می‌دهید که تراخم شما را معالجه کنیم؟ یا از هر طریق ممکن که بتوانید ولو آن‌ها را اغفال کنید و گول‌شان بزنید، ولو دست و پایشان را ببندید، تراخم‌شان را معالجه می‌کنید و می‌گویید من به این‌ها خدمت کردم، خودشان نمی‌فهمند.

مردم دیگر، فرهنگ را نمی‌خواهند. شما می‌روید برایشان مدرسه باز کنید، می‌آیند در مدرسه را می‌بندند و مبارزه می‌کنند. اعلامیه جهانی حقوق بشر چرا ضد تعلیمات اجباری قیام نمی‌کند؟ چرا نمی‌گوید بشر آزاد است و به همین جهت کسی حق ندارد تعلیمات را اجباری کند چون تعلیمات اجباری ضد آزادی بشر است؟ بر عکس، همین اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۲۶، تعلیمات در حدود ابتدایی را اجباری می‌داند یعنی [طبق تعریف خودشان از آزادی] حق آزادی را از بشر در این قضیه سلب

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۴

۲. بیماری است که عارض چشم می‌شود و موجب پیدایش جوش‌های عفونی در مخاط پلک بالا شده و پلک را از حالت معمول ضخیم‌تر می‌سازد و اگر معالجه نشود موجب ناراحتی‌های شدید می‌گردد و عاقبت منجر به کوری می‌شود. (فرهنگ معین)

می‌کند، چرا؟ می‌گویند برای این که راه سعادت بشر است؛ آن‌که می‌گویند من می‌خواهم جهالت را انتخاب کنم، من نمی‌خواهم باسواد شوم، او نمی‌فهمد، به زور باید باسوادش کرد، به زور باید به او خدمت کرد.

اما در باب دین و مذهب این حرف را نمی‌زنند، برای این که چنین فرض کرده‌اند که بهداشت یا فرهنگ یک واقعیتی است و سعادت بشر در این واقعیت است اما دین یک سلیقه فردی و شخصی است، یک احتیاج درونی است، مثل یک عطشی است که انسان پیدا می‌کند که باید به وسیله‌ای تسکین پیدا کند. به قول آن‌ها انسان نیاز به پرستش پیدا می‌کند، یک وقت در خودش احساس می‌کند که باید پرستش کند. این نیاز خودش را با یک پرستشی باید رفع کند، هرچه را پرستش کند فرق نمی‌کند، یک تقدیس و پرستشی باید بکند، هرچه شد. این‌جاست که می‌گویند عقیده محترم است و فرقی میان عقیده و تفکر نمی‌گذارند!<sup>۱</sup>

در مسائل مذهبی و دینی چون آن‌ها نمی‌خواهند به واقعیتی برای دین و نبوت اعتراف کرده باشند و قبول کنند که در واقع پیغمبرانی از طرف خدا آمده‌اند و یک راه واقعی به بشر نشان داده‌اند و سعادت بشر در این است که آن راه واقعی را طی کند، می‌گویند ما نمی‌دانیم واقع و ریشه مذهب چیست ولی همین قدر می‌فهمیم که انسان بدون مذهب نمی‌تواند زندگی کند؛ یکی از شرایط زندگی انسان این است که انسان به یک موضوعی به‌عنوان مذهب سرگرمی داشته باشد و به عبارت دیگر یکی از سرگرمی‌های زندگی انسان مذهب است، خواه آن چیزی که به‌عنوان معبود گرفته خدای یگانه باشد یا انسانی به نام عیسی‌ای مسیح یا گاو یا فلز و یا چوب، فرق نمی‌کند، بنابراین نباید مزاحم افراد شد، هر کسی به ذوق و سلیقه خودش هرچه را انتخاب می‌کند همان خوب است.

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۲۸۰

ایراد ما هم همین است. ما می‌گوییم طرز تفکر شما در باب دین غلط است. آن دینی که تو می‌گویی عقیده به آن دین آزاد است، اصلاً من قبولش ندارم. من دین را به‌عنوان یک راه واقعی برای سعادت بشر معتقدم. در راه واقعی برای سعادت بشر نباید گفت عقیده یک انسان ولو آن عقیده بر مبنای تفکر نباشد آزاد است.<sup>۱</sup>

### آزادی بیان عقیده

من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار می‌دهم که یک وقت خیال نکنند که حفظ و نگهداری اسلام [با سلب آزادی بیان تحقق می‌یابد]. برخی جوانان خیال نکنند که راه حفظ معتقدات اسلامی و جهان‌بینی اسلامی این است که نگذاریم دیگران حرف‌هایشان را بزنند. نه، بگذارید بزنند؛ نگذارید خیانت کنند.

پس چنین تصور نشود که با جلوگیری از ابراز افکار و عقاید می‌شود از اسلام پاسداری کرد. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن منطق و آزادی دادن و مواجهه صریح و رُک و روشن با افکار مخالف است.<sup>۲</sup>

### آزادی بحث در تاریخ اسلام

شما در کجای تاریخ عالم دیده‌اید که در حکومتی که لااقل به ظاهر خیلی قسمت‌هایش مذهبی بوده و همه‌ی مردمش احساسات مذهبی دارند، به غیر مذهبی‌ها آن اندازه آزادی بدهند که بیایند در مدینه در مسجد پیغمبر و در مکه در مسجدالحرام بنشینند و آزادانه اصول دین را انکار کنند؛ فردی برود در مسجد مدینه بنشیند و خدا را انکار کند، درباره‌ی خدا بحث کند و بگوید من خدا را قبول ندارم؛ دیگری بیاید در مسجدالحرام بنشیند و حج را مسخره کند، بگوید من این عمل را قبول ندارم، من خدا را قبول ندارم، پیغمبر را قبول ندارم. ولی در تاریخ اسلام، ما این‌ها را می‌بینیم و به دلیل همین آزادی‌ها بود که اسلام توانست باقی بماند. اگر در

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۹

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۳۰ و ۱۳۱

صدر اسلام تا کسی می آمد در مدینه می گفت من خدا را قبول ندارم، می گفتند بزنید، بکشید، امروز اسلامی وجود نداشت. اسلام به این دلیل باقی مانده که با شجاعت و صراحت با افکار مختلف مواجه شده.<sup>۱</sup>

### نمونه‌های آزادی بیان در اسلام

۱- مفضل یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام آمده در مسجد پیغمبر دو رکعت نماز بخواند و حال عبادت و حال نماز پیدا کرده.<sup>۲</sup> یک وقت می بیند یکی از مادیین آمد کنارش نشست. بعد رفیقش آمد نشست و بعد یک رفیق دیگر. آنگاه شروع کردند با هم صحبت کردن و بلند حرف می زدند که او در نماز حرف‌هایشان را می شنید. یکی می گوید این حرف‌ها چیست، خدا یعنی چه، مگر جز طبیعت چیز دیگری وجود دارد؟! طبیعت است و دست طبیعت، چیز دیگری نیست. بعد صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را مطرح می کنند: «می گویند! مرد نابغه‌ای بود و خودش هم اعتقاد به خدا و به قیامت نداشت ولی می خواست در جامعه خودش تحولی ایجاد کند، فکر کرد بهترین راه تحول این است که از راه مذهب وارد شود.

مفضل آتش گرفت و به آن‌ها پرخاش کرد.

آن‌ها گفتند آیا تو از اتباع امام جعفر صادق علیه السلام هستی؟

گفت: بله.

گفتند: ما در حضور او این حرف‌ها را می گوییم، ده درجه بالاتر هم می گوییم، یک ذره هم عصبانی نمی شود. حرف‌هایمان را می زنیم تا دل‌مان خالی می شود. او هم آن چنان گوش می کند که اول فکر می کنیم به حرف‌های ما معتقد شده. وقتی که حرف‌هایمان تمام شد آن‌ها را یکی یکی رد می کند و بیرون می آییم.<sup>۳</sup>

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۹

۲. کتاب توحید المفضل ص ۳۹ - این حادثه منجر به نوشته شدن کتاب توحید مفضل گشت.

۳. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۹

۲- امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمان خلافت‌شان مکرر این جمله را می‌فرمود که تا من زنده هستم هر سؤالی دارید از من بپرسید که اگر بمیرم و در میان شما نباشم دیگر کسی را پیدا نخواهید کرد که این‌گونه از شما بخواهد که از او سؤال کنید: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي.

نوشته‌اند یک مرتبه شخصی از پای منبر بلند شد و با یک تجاسر و بیان جسارت‌آمیزی گفت: «إِيَّهَا الْمُدَّعِي مَا لَا يَعْلَمُ وَالْمُقَلَّدُ مَا لَا يَفْهَمُ، أَنَا السَّائِلُ فَاجِبْ - ای مدعی - العیاذ باللَّه - جاهل و ای کسی که نفهمیده حرف می‌زنی! من سؤال می‌کنم تو جواب بده.»<sup>۱</sup> وقتی به قیافه‌اش نگاه کردند دیدند به مسلمین نمی‌خورد. فقط

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۵۴؛ ص ۲۳۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنرانی خود فرمود: بپرسید از من که از هر چه زیر عرش است اگر پرسیده شوم پاسخ گویم، نگوید این سخن را پس از من جز نادان پر مدعا یا دروغگوی یاوه سرا، یک مردی گندم گون، و ظریف، بلند قد با موی تابیده که گویا از مرتاضان عرب بود و کتابی چون قرآن بگردن آویخته بود از گوشه مسجدش برخاست و آواز برآورد: ای علی ای آن‌که مدعی هستی چیزی را که ندانی و بگردن می‌گیری چیزی را که نفهمی، منم پرسش کن پس پاسخ ده یاران و شیعیان علی از هر سو بر جستند و قصد او کردند، علی علیه السلام آن‌ها را تشر زد و فرمود: او را وانهید و شتاب بر او نکنید که حجج خدا با دست‌یازی و زور برپا نشوند و بدان وسیله براهین خدا روشن نگردند. سپس بدان مرد رو کرد و فرمود: با همه زبانت و نهاد دلت هر چه خواهی بپرس که خدا تعالی دچار شکوک نگردد و چرتش نگیرد،

آن مرد گفت: میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟

علی علیه السلام فرمود: به اندازه مسافت هوا،

گفت: مسافت هوا چند است؟

فرمود: باندازه چرخش فلک،

آن مرد گفت: اندازه چرخش فلک چیست؟

فرمود: یک روز سیر خورشید،

آن مرد گفت: راست گفתי قیامت کی باشد؟ فرمود:

به اندازه کوتاهی آرزو و رسیدن مرگ؟ آن مرد گفت: راست گفתי،

آن مرد گفت: عمر دنیا چه اندازه است؟

قیافه‌اش را توضیح داده‌اند که آدم لاغر اندامی بود و موی مجعد و درازی داشت، کتابی را هم به گردنش آویخته بود «كَأَنَّهُ مِنْ مُهَوِّدَةِ الْعَرَبِ» یعنی قیافه‌اش شبیه بود به عرب‌هایی که یهودی شدند.

تا این‌گونه جسارت کرد، اصحاب امیرالمؤمنین با ناراحتی بپاخواستند و خواستند اذیتش کنند: این کیست که جسارت می‌کند؟! علی علیه السلام جمله‌ای دارد، فرمود:

علی علیه السلام فرمود: گویند هفت هزار سال سپس حدی برآورد نشده آن مرد گفت: راست گفתי، پس بگه کجای مکه است؟

علی علیه السلام فرمود: مکه از حدود حرم است مجموع سرزمین حرم و بکه جای خود خانه کعبه است، گفت چرا مکه را مکه گفتند؟

فرمود: برای آن‌که خدا برکشید زمین را از زیر آن،

گفت پس چرا جای خانه را بکه نامیدند؟

فرمود: برای آن‌که خم کرد گردن جباران و دیده گنهکاران را،

گفت راست گفתי، کجا بود خدا پیش از آن‌که عرش خود را بیافریند.

علی علیه السلام فرمود: منزه است آن‌که در نیابد کنه و صفش را حاملان عرشش با این‌که گروه‌های آنان نزدیکند به کرسی‌های کرامتش، و نه فرشته‌های نزدیک به جلوه‌های کرامتش، وای بر تو، نباید گفت: کجا است؟ و نه آن‌جاست؟ و نه در چیست؟ و نه از چیست؟ و نه از کجا آمده، و نه کجا می‌باشد، و نه چگونه است،

آن مرد گفت راست گفתי، بگو چه اندازه درنگ کرد عرش خدا بر آب پیش از آن‌که زمین و آسمان را بیافریند؟

فرمود: تو خوب می‌توانی حساب کنی؟ گفت: آری.

فرمود: شاید نتوانی، گفت: چرا، راستش خوب می‌توانم حساب کنم،

علی فرمود: اگر دانه خردل بریزند در روی زمین تا هوا و میانه مشرق و مغرب را پر کند، و آن‌گاه بمانند تو ناتوانی اجازه دهند تا دانه آن را در مسافتی از مشرق به مغرب نقل کنی و آن اندازه عمر کنی و نیرو به تو دهند تا آن‌ها را دانه دانه جابه‌جا کنی و بشماری البته که این آسان‌تر است از شماره‌گیری سال‌هایی که پیش از آفرینش زمین و آسمان عرش او بر آب مکان داشت، و همانا آن‌چه را برایت شرح دادم برخی از یکدهم دهم دهگان است از یک جزء صد هزار جزء، و از خدا آمرزش خواهم از این اندازه‌گیری اندک،

آن مرد سرش را جنبانید و گفت: گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا و راستی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است، و مسلمان شد.

« بنشینید، ان الطَّيِّسَ لَا يَقُومُ بِهِ حُجُّ اللَّهِ وَلَا تَنْظَرُ بِهِ بُرَاهِينُ اللَّهِ. » این شخص سؤال دارد، از من جواب می‌خواهد، شما خشم گرفتید، می‌خواهید خشونت به خرج بدهید، غضب کردید، عصبانیت به خرج می‌دهید، با عصبانیت نمی‌شود دین خدا را قائم و راست کرد، با عصبانیت برهان خدا ظاهر نمی‌شود، بنشینید سر جای‌تان!

بعد رو کرد به آن مرد و فرمود: « اسْئَلُ بِكُلِّ لِسَانِكَ وَمَا فِي جَوَانِحِكَ - بپرس با تمام زبانت » یعنی هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو، هرچه در درون دل داری بگو. همین یک جمله کافی بود که این آدم را از ابتدا نرم کند. شروع کرد به سؤال کردن. چندین سؤال کرد و حضرت جواب دادند. در آخر یک مرتبه دیدند آن شخص گفت: اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.<sup>۱</sup>

### دشمنان خدمتگزار

من مکرر در نوشته‌های خودم نوشته‌ام که من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند نه تنها متأثر نمی‌شوم، از یک نظر خوشحال هم می‌شوم، چون می‌دانم پیدایش این‌ها سبب می‌شود که چهره اسلام بیشتر نمایان شود. وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخنرانی می‌کنند وقتی خطرناک است که حامیان دین آن قدر مرده و بی‌روح باشند که در مقام جواب برنیایند و عکس‌العمل نشان ندهند. اما اگر همین مقدار حیات و زندگی در ملت اسلام وجود داشته باشد که در مقابل ضربت دشمن عکس‌العمل نشان بدهد، مطمئن باشید که در نهایت امر به نفع اسلام است؛ همان‌طور که در طول سی‌چهل سال اخیر، کسروی پیدا شد علیه شیعه بالخصوص و احیاناً علیه اسلام چیزها نوشت، توده‌ای‌ها آمدند در مسائل مادیگری حرف‌ها زدند و به اساس اسلام اعتراض کردند، افراد دیگری پیدا شدند که به نام حمایت از ملیت ایرانی علیه اسلام سخنانی گفتند؛ این‌ها بدون این

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۵

که خودشان بخواهند و قصد داشته باشند، به طور غیرمستقیم آن قدر به اسلام خدمت کردند که خدا می‌داند. وقتی کسروی<sup>۱</sup> آن کتاب‌ها را نوشت، تازه دست علمای اسلام

۱. احمد کسروی تبریزی از چهره‌های جنجالی تاریخ معاصر ایران و موضوع مناقشات بسیاری است.



کسروی از دو جنبه اهمیت یافته است: نخست از منظر تاریخ‌نگاری، به ویژه تاریخ مشروطیت، و دیگر از منظر دشمنی‌هایی که با تشیع وائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام داشت. او با آن‌که در جوانی لباس روحانیت بر تن داشت با تحصیل و مراوده در مدارس غربی بعدها به عنصری ضد دین و ضد روحانی مبدل شد و شدیدترین و غیر منطقی‌ترین حملات را علیه اسلام و قرآن و رسول اکرم و امامان معصوم(ع) و... آغاز کرد.

پس از این‌که علمای اسلام در کتاب‌ها و مقالات متعدد پاسخ اشکالات او را دادند، به جای بحث‌های منطقی، ناسزاهای سخنان ریکی در باره‌ی رسول اکرم و امامان شیعه به زبان می‌آورد. کسروی

علناً اظهار می‌کرد که قرآن کلام خدا نیست، حضرت رسول پیامبر نبوده است، اسلام مایه گمراهی است، آمدن فرشتگان نزد حضرت رسول چیزی غیر از افسانه نیست و... ایرادهای وی به اسلام بیشتر از کتب مبلغین آمریکایی و مستشرقین، اخذ شده بود و اکثر اشکال‌هایی را که متوجه مذهب تشیع می‌ساخت، از علمای متعصب وهابی گرفته بود. کسروی در حالی چنین هتاک‌هایی می‌کرد که خودش را پیامبر و فرستاده خدا می‌دانست و اعلام می‌کرد دینی به نام پاکدینی آورده است و مردم باید از دین او پیروی کنند تا به سعادت برسند. او حتی برای خود سال‌روز برانگیختگی (بعثت) نیز تعیین کرده بود و اول آذرماه ۱۳۱۲ را روز برانگیختگی خود می‌دانست، همچنین اول دی ماه هر سال را نیز جشن کتاب‌سوزان اعلام کرده بود و در این روز، انواع کتاب‌های مذهبی را جمع می‌کرد و به کمک دوستان و پیروانش به آتش می‌کشید. تا جایی که در مراسم جشن کتاب‌سوزان به سوزاندن قرآن اشاره کرد و گفت: «چون دیدیم سرچشمه گمراهی‌ها کتاب است، این است که داستان کتاب سوزان پیش آمده است. جشن کتاب‌سوزان در یکم دی‌ماه است و یک دسته سوزاندن مفاتیح‌الجنان و جامع‌الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته و هوجوی راه انداخته‌اند. قرآن هم هر زمان که دست‌اویز بدآموزان و گمراه‌کنندگان گردید، باید از هر راهی قرآن را از دست آنان گرفت. گرچه نابود گردانیدن آن باشد.» (احمد کسروی دادگاه، ص ۱۳، شرکت سهامی چاپک)

سرانجام روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ کسروی برای پاسخ به شکایاتی که مردم علیه وی مطرح کرده بودند به کاخ دادگستری تهران وارد شد که دو نفر از اعضای فدائیان اسلام (سید حسین اسمانی و سید علی محمد امامی) به وی حمله کرده و او را اعدام انقلابی کردند. امامی وقتی که از دادگاه بیرون آمد فریاد الله اکبر سر داد و گفت: «من کسروی را کشتم. همان کسی که قرآن می‌سوزاند.» اکثر علما و مراجع



رفت روی کاغذ و مسائلی را که در طول چند قرن در اثر این که اعتراض و تشکیک و ایرادی نشده بود پرده‌هایی از ابهام روی آن‌ها را گرفته بود و کم‌کم خرافات و اوهامی هم درباره‌ی آن‌ها پیدا شده بود، تشریح کردند. اصلاً مردم نمی‌دانستند به‌عنوان مثال در باب امامت چه باید بگویند، در باب تشیع چه باید بگویند، در باب تقیه چه باید بگویند، در باب بداء چه باید بگویند. آن وقت علما شروع کردند به آشکار ساختن حقایق از زیر پرده‌های اوهامی که در طول چند قرن در اثر نبودن شکاک و این دشمنان خدمتگزار به‌وجود آمده بود، و یک سلسله از مسائل خیلی بهتر روشن شد. توده‌ای‌ها چه قدر به‌طور غیرمستقیم و بدون این که خودشان بخواهند، به منطق فلسفی و منطق اجتماعی اسلام خدمت کردند! یعنی سبب شدند که دست‌های علمای اسلام از آستین بیرون آمد و آثار نفیسی در این زمینه منتشر شد.

یک دین زنده هرگز از این‌گونه حرف‌ها بیم ندارد، آن وقت بیم دارد که ملتش آن قدر مرده باشند که عکس‌العمل نشان ندهند و متأسفانه ما در گذشته گاهی چنین حالتی داشته‌ایم. به‌عنوان مثال در اوایل مشروطیت عده‌ای آمدند گفتند: قوانین جزایی اسلام به درد امروز نمی‌خورد. ما ندیدیم یک نفر پیدا شود که یک کتاب بنویسد از منطق اسلام در این زمینه حمایت کند. بعد عده‌ای روی غرض و عده‌ای روی جهالت و نادانی آمدند قوانین جزایی اسلام را یک‌باره بوسیدند و کنار گذاشتند،

با صدور بیانیه یا ارسال نامه به دربار یا فراهم کردن تجمع مردمی، خواستار آزادی ضاربین کسروی شدند و چند روز بعد، دادگاه تجدید نظر نظامی، حکم به برائت فدائیان اسلام داد.

امام خمینی رحمت‌الله‌علیه درباره‌ی کسروی فرموده است: «یک‌دفعه آدم می‌بیند که کسروی آمد و کتاب‌سوزی! مفاتیح‌الجنان هم جزو کتاب‌هایی بود که سوزاند، کتاب‌های عرفانی را هم سوزاند. البته کسروی نویسنده زبردستی بود، ولی آخری دیوانه شده بود یا یک مغزی است که این مغز - بسیاری از شرقی‌ها این‌طوری هستند که تا یک چیزی، چهار تا کلمه‌ای یاد می‌گیرند ادعاشان خیلی بالا می‌شود. کسروی آخری ادعای پیغمبری می‌کرد - نمی‌توانست به آن بالا برسد آن‌جا را می‌آورد پایین.»

نسخ‌شده تلقی کردند و رفتند قوانین جزایی کشورهای خارجی را ترجمه کردند. این، اسباب تأسف است و آلا اکنون که در مسائل دیگر حقوقی اسلام مثل حقوق زن و مسائل اقتصادی اسلام جنبشی در میان مسلمین می‌بینیم، هیچ جای نگرانی نیست و در نهایت امر پیروزی با مسلمین است.<sup>۱</sup>

### ضبط افکار مادّیین در کتب علمای مذهبی

افکار مادّیین را فقط علمای مذهبی نگه داشته‌اند، یعنی مادّیین روزی افکار خود را عرضه داشته‌اند، مذهبی‌ها که با این‌ها مباحثه می‌کردند افکار این‌ها را در کتاب‌ها ضبط کرده‌اند. اگر خود مادّیین هم کتاب‌هایی نوشته‌اند کتاب‌های‌شان از بین رفته چون کسی نبوده که کتاب‌های آن‌ها را حفظ کند ولی به دلیل این‌که حرف‌های‌شان را با اهل مذهب گفته‌اند، در کتاب‌های مذهبی‌ها باقی مانده است. به‌عنوان مثال احتجاجات طبرسی را ببینید. در میان کتاب‌های قدیمی چه کتابی به اندازه احتجاجات طبرسی افکار مادّیین آن زمان‌ها را ضبط کرده؟ در «احتجاجات» کتاب بحار - که در واقع یک مجموعه از کتاب‌های مختلف است - ببینید چه قدر افکار این‌ها را منعکس کرده! عیون اخبارالرضا را ببینید. مأمون مردی بود که خودش عالم بود و به مباحثات دینی و مذهبی عشق می‌ورزید و گروه‌های مختلف از مادّیین، مسیحی‌ها، یهودی‌ها، صابئی‌ها (ستاره‌پرست‌ها) که در آن زمان‌ها بودند، مجوسی‌ها و زردشتی‌ها و مسلمان‌ها (شیعه و سنی) را در یک تالار بزرگ جمع می‌کرد و بعد می‌گفت این‌جا هر کسی آزاد است عقیده خودش را بیان کند. در کتاب‌ها ببینید این‌ها چگونه آزادانه عقاید خودشان را گفته‌اند. حتی تعبیرات اهانت‌آمیز به پیغمبر و اسلام دارند و حضرت رضا علیه‌السلام خودشان در آن‌جا شرکت می‌کردند. این‌طور بوده که اسلام باقی مانده. در آینده هم اسلام فقط و فقط با مواجهه صریح و شجاعانه با عقاید و افکار مختلف و متناقض با اسلام می‌تواند به حیات خودش ادامه بدهد.<sup>۲</sup>

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۴۰۰

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۳۰

## فکر آزاد است، فریبکاری ممنوع

در حکومت اسلامی احزاب آزادند. هر حزبی اگر عقیده غیر اسلامی هم دارد در ابراز عقیده خودش آزاد است، فکرش آزاد است، هر چه دلش می‌خواهد بگوید. ما فقط اجازه توطئه‌گری و فریبکاری نمی‌دهیم. در حدی که فکر و عقیده خودشان را صریح می‌گویند و با منطق ما در حال جنگ هستند ما آن‌ها را می‌پذیریم اما اگر بخواهند در زیر لوای اسلام یا مظاهر اسلام افکار و عقاید خودشان را بگویند ما حق داریم از اسلام خودمان دفاع کنیم که اسلام این را نمی‌گوید، به نام اسلام این کار را نکن، به نام خودت بکن.<sup>۱</sup>

جوانی که چپی فکر می‌کرد به من گفت: این شعاری که می‌گوید «اتحاد، مبارزه، آزادی» چه عیبی دارد؟  
گفتم: هیچ عیبی ندارد.

گفت: پس این، شعار مشترک هر دومان باشد.

گفتم: لفظش میان ما مشترک است اما شما که می‌گویید «اتحاد، مبارزه، آزادی» در «مبارزه» می‌گویید مبارزه با رژیم و مبارزه با مذهب. اما تو می‌خواهی این را در زیر لقاوه و با یک عبارت مبهم بگویی، مردم و آن کس را هم که طرفدار مذهب است زیر این لوا جمع کنی، بعد کم کم و آرام آرام اغفالش کنی. ولی من که می‌گویم «مبارزه» صریح می‌گویم مبارزه با امپریالیسم و با کمونیسم. تو می‌گوی «آزادی» ولی تو فقط یک قلم آزادی را گرفته‌ای، می‌خواهی مردم را از یک رژیم ظالم آزاد کنی و اسیر رژیم ظالم دیگری بکنی. «كَالْمُسْتَجِيرِ مِنَ الرَّمْضَاءِ بِالنَّارِ»<sup>۲</sup> می‌خواهی مردم را از زیر آفتاب سوزان داغ بیرون بیاوری و بیندازی در آتش. ولی من می‌خواهم این‌ها را از زیر آفتاب داغ آزاد کنم و ببرم در سایه.

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۸

۲. مصرعی از یک بیت شعر عربی یعنی: از شدت گرما به آتش پناه می‌برد.

تو می خواهی به نام آزادی ابراز فکر و عقیده دروغ بگویی. آن کسی که تو در واقع به او اعتقاد داری لنین است، پس عکس لنین را بیاور، آن گاه ما با تو مخالفت نمی کنیم. من می گویم چرا تو عکس پیشوای ما را می آوری؟ وقتی عکس پیشوای ما را می آوری می خواهی به مردم بگویی که ما راهی را می رویم که این پیشوا می رود، در صورتی که تو می خواهی آن ها را از راه دیگری ببری. دروغ گفتن چرا، اغفال چرا؟! ما آزادی فکر را با آزادی اغفال و آزادی منافق گری و آزادی توطئه گری که نباید اشتباه کنیم.<sup>۱</sup>

### خیانت به قرآن

یک مارکسیست نباید تمسک به آیه قرآن بکند بگوید فلان آیه قرآن هم اشاره به فلان اصل مارکسیستی است. ما با این مخالفیم. این خیانت به قرآن است که یک جهان بینی ماتریالیستی یا مارکسیستی را بگوییم قرآن هم همین مطلب را می خواهد بگوید. خیانت آزاد نیست.

گاهی انسان می بیند نوشته هایی زیر پوشش اسلامی منتشر می شود. من در مقدمه چاپ هشتم کتاب «علل گرایش به مادگرایی» این مطلب را نوشتم.<sup>۲</sup> برخی جزوه های تفسیر قرآن به دستم رسید (دیدم) از اول قرآن - تا آن جا که من خوانده ام - تمام آیات را برداشت مارکسیستی کرده. به عنوان مثال قرآن می گوید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره/۳)

نویسنده می گوید می دانی مقصود از غیب چیست؟ مقصود غیب انقلاب است. انقلاب دو مرحله دارد: مرحله غیب و مرحله شهادت. تا وقتی که آن نظام امپریالیستی واژگون نشده است انقلاب باید حالت استتاری داشته باشد، مخفی و غیب باشد، بعد

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۴

۲. علامه شهید حضرت آیت الله مطهری رحمت الله علیه در مقدمه چاپ هشتم کتاب «علل گرایش به مادگرایی» در مقاله ای تحت عنوان «ماتریالیسم در ایران» نقشه های جدید ماتریالیست ها در ایران را برملا نموده و طی آن، توطئه ماتریالیست خواندن برخی عرفای تاریخ اسلام و از آن مهم تر تفسیر مادی کردن قرآن توسط برخی گروه ها و افراد چپ و یا چپ زده خصوصاً گروه جنایتکار فرقان - هر چند نام این گروه ذکر نشده - آشکار و خشنی نموده است. این مقاله را می توان از عوامل مهم ترور و شهادت استاد به شمار آورد.

که رژیم عوض شد آن وقت مرحله شهادت انقلاب است. به عنوان مثال ما تا پارسال در مرحله غیب انقلاب بودیم و امسال به شهادت انقلاب رسیده ایم! الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی آنهایی که می دانند انقلاب مرحله غیب و مرحله شهادت دارد!

این جا دیگر نمی شود گفت که عقیده آزاد است. این به آزادی عقیده و آزادی فکر مربوط نیست، وسیله و ابزار قرار دادن کتاب مقدس مسلمان هاست، اغفال و توطئه و فریب است. فریب یعنی خیانت به دیگران، یعنی آزادی و سلامت و حیثیت دیگران را وسیله قرار دادن و این نمی تواند آزاد باشد.

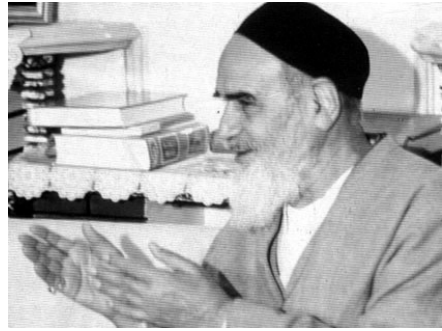
مثال دیگر: در قرآن آمده است: « الْمَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ. الْمَ يَجْعَلُ كَيْدُهُمْ فِي تَضْلِيلٍ. وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ. تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ » (سوره فیل)

حبشی ها به مکه حمله می کنند، می خواهند مکه را بگیرند و کعبه را خراب کنند. قرآن نقل می کند که خدای متعال مرغ هایی را فرستاد که با سَجِّیل (سنگ گل هایی) این مردم را رمی می کردند و [سجیل ها را] روی این مردم می انداختند و این ها به این وسیله هلاک شدند.

در این جزوه ها می نویسند که می دانید قضیه چه بوده؟ در مکه در زمان تولد پیغمبر یک گروه انقلابی وجود داشت که این ها با استعمار جهانی مبارزه می کردند. بعد استعمار جهانی که این گروه انقلابی را کشف کرد به مکه حمله کرد. این گروه انقلابی مثل مرغ پریدند و این ها را تار و مار کردند. بعد خودش می گوید این واقعه را هیچ تاریخی نوشته! آن گاه می گوید غلط کرده که نوشته، می خواست بنویسد. ما که به خاطر این که تاریخ نوشته نباید از حرف خودمان دست برداریم!

در این خصوص توجه به مطلب حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه هم خالی از لطف نیست: ایشان فرموده‌اند:

من فکر می‌کردم که اسلام شناسی [چیست؟] قبلاً یک مقاله‌ای کسی می‌نوشت، می‌شد اسلام‌شناس؛ چند تا مقاله در روزنامه، در یک جا می‌نوشت، می‌شد اسلام شناس؛ گاهی یک کسی یک تاریخی می‌نوشت، می‌شد اسلام شناس، بعد



کتاب‌سوزی هم می‌کرد؛ مثل کسروی، بلکه دعوی نبوت هم می‌کرد. اسلام‌شناسی تقریباً رو به تورم است. خوب، صدام هم اسلام‌شناس شده است! آقای سادات هم جزء اسلام‌شناس‌هاست که تشخیص می‌دهد که فلان امر موافق اسلام است، موافق اسلام نیست! اخیراً آقای کارتر هم جزء اسلام‌شناس‌هاست! در یک جلسه‌ای که مسافرت کرده است، گفته است این کارهایی که در ایران، فلان می‌کند این موافق اسلام نیست! خوب معلوم شد که ما اسلام شناس داریم که به ابعاد اسلام‌شناسی اضافه می‌شود! فردا بگین هم اسلام‌شناس می‌شود و یا شده است این! هی می‌گویند: موافق اسلام نیست، اسلام چه‌طور. خوب، شما که اسلام را نمی‌دانید با «صاد» می‌نویسند یا با «سین» می‌نویسند، شما به اسلام چه کار دارید؟ یک کتاب می‌نویسد، بعد می‌گوید من اسلام شناسم، اسلام را من می‌شناسم. یکی یک مقاله می‌نویسد، می‌گوید من اسلام شناسم. و اشخاصی که مثلاً، هشتاد سال زندگی کردند، هفتاد سال زندگی کردند، همه‌اش هم در اسلام بودند، نه، این‌ها نمی‌دانند، لکن آقای کارتر می‌داند و رفقای ایشان.<sup>۱</sup>